



فهرست

- مقدمهٔ سرویراستار ۷
محمد ملاعباسی
- مقالهٔ اول
گونار میردال
توسعه چیست؟ ۱۹
علی سلیمیان ریزی
- مقالهٔ دوم
آندره گوندر فرانک
توسعهٔ توسعه نیافتگی ۳۵
فاطمه سادات آزادی
- مقالهٔ سوم
ایمانوئل والرشتاین
توسعهٔ مفهوم توسعه ۵۵
امیر عزیزی
- مقالهٔ چهارم
پل پی. استریتن
توسعهٔ انسانی؛ وسائل و اهداف ۸۱
امیر عزیزی
- مقالهٔ پنجم
داگلاس نورث
اقتصاد نهادگرای جدید و توسعه ۱۴۱
مرتضی مصطفوی
- مقالهٔ ششم
دس گاسپر
آیا رویکرد توانمندی سن مبنای مناسبی ۱۶۳
برای تفکر توسعهٔ انسانی است؟
علی سلیمیان ریزی
- مقالهٔ هفتم
دنيس گولت
مشارکت در توسعه؛ راه‌های جدید ۲۱۷
طیبه حقانی فضل
- مقالهٔ هشتم
دیوید آلن. کراکر
به سوی اخلاق توسعه ۲۵۷
سید محمد حسین صالحی
- مقالهٔ نهم
آرتورو اسکوبار
تصور عصری پساتوسعه؟ تفکر انتقادی، ۳۲۹
توسعه و جنبش‌های اجتماعی
محمد ملاعباسی و علی سلیمیان ریزی
- نمليه ۳۹۱

مقدمه سرویراستار

در سال ۱۹۴۹، هری ترومن، رئیس‌جمهور آمریکا، هنگام یکی از سخنرانی‌هایش تأکید کرد که مناطق عقب‌افتاده امروز یکی از اولویت‌های غرب است: «بیش از نیمی از مردم جهان در شرایطی زندگی می‌کنند که شانه به شانه فاجعه می‌زند؛ غذایشان ناکافی است، قربانی انواع بیماری‌هایند، اقتصادشان بدوی و راکد است. فقر آن‌ها نه تنها برای خودشان مایه آسیب و تهدید است، بلکه برای مناطق ثروتمندتر نیز مضر است. برای اولین بار در طول تاریخ بشر، ما به دانش و مهارتی رسیده‌ایم که بتوانیم آلام این مردمان را تسکین دهیم.» ترومن گفت باید برای مردم صلح‌طلب دنیا، زندگی بهتری فراهم کرد. رمز آن هم تولید بیشتر است. تولید بیشتر صلح و فراوانی به ارمغان می‌آورد، اما مستلزم به کار بستن دانش و تکنولوژی‌های مدرن است. دنیای آباد، بدون فقر و بی‌سوادی و خشونت، یک رؤیای آمریکایی.

ترومن آن سخنرانی را وقتی ارائه می‌کرد که جنگ جهانی دوم تازه تمام شده بود. آمریکا یگانه کشوری بود که جان سالم به در برده بود و جای پای خود را، به مثابه ابرقدرتی بی‌بدیل، تثبیت شده می‌یافت. امپراتوری‌های استعماری قدیمی فروپاشیده بودند و مناطق وسیعی از قاره‌های آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، در مقام کشورهای تازه، وارد نقشه جدید جهان شده بودند؛ کشورهایی عمدتاً فقیر، که از زیرساخت‌های اجتماعی ضعیف رنج می‌بردند و در هیچ زمینه‌ای، یارای رقابت با دولت-ملت‌های پرقدمت اروپا و ایالات متحده را نداشتند.

برنامه‌های توسعه اقتصادی، در نگاه اول، تلاشی عظیم برای «بهبود وضع زندگی» مردم فقیر جهان بود. پیش فرض این برنامه‌ها تقسیم‌بندی‌هایی کلان بین جوامع جهان بود. تقسیم‌بندی‌هایی که شناخته‌شده‌ترین آن‌ها دوگانه رایج «سنتی» و «مدرن» است. دوگانه‌های مشابه فراوانی نزد متفکران مختلف، علی‌الخصوص میان جامعه‌شناسان، صورت‌بندی شد که هریک در شکل‌گیری بسترهای نظریه توسعه نقش داشتند. بسترهایی که می‌گفتند حالت مطلوب یک جامعه متمدن نمونه‌ای از کشورهای اروپای غربی است و بقیه جوامع باید مثل آن‌ها شوند. از این بسترها که بگذریم، خود نظریه‌های توسعه نیز از نیمه قرن بیستم تا امروز، امواج گوناگونی را پشت سر گذاشته‌اند.

تا دهه ۱۹۶۰، نظریه‌های موسوم به مدرنیزاسیون (یا نوسازی) دست بالا را داشتند. نظریه‌هایی که با ترکیب تکامل‌گرایی با کارکردگرایی و اثبات‌گرایی، در اقتصاد، به دنبال صنعتی‌سازی، شهری‌سازی و دگرگونی تکنولوژیک کشاورزی بودند؛ در سیاست، دولت‌سازی و تقویت دستگاه دیوان‌سالاری قدرتمند را در دستور کار قرار می‌دادند و در اجتماع و فرهنگ نیز، هنجارها و ارزش‌های اصلی مدرنیته را ترویج می‌کردند. از نظر این دسته، اگر فرایند توسعه به خوبی طی شود، شکافی بین کشورهای جهان باقی نخواهد ماند و همه سازوکارهایی واحد را خواهند پذیرفت.

نویسندگانی که بعدها به مکتب وابستگی معروف شدند گفتند این فرایند بی‌محابای مدرنیزاسیون نه تنها موجب توسعه کشورهای فقیر نمی‌شود، بلکه حربه‌ای است برای شکل تازه‌ای از استعمار و وابستگی اقتصادی. آندره گوندرفرانک^۱ مقاله‌ای نوشت به نام «توسعه توسعه‌نیافتگی» و برآموزه‌های جریان اصلی اقتصاد توسعه شورید. مقاله چنان شهرت یافت که در پی آن، دولت آمریکا به او اعلام کرد که دیگر حق ورود به این کشور را ندارد.^۲ فرانک معتقد بود توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی هم‌زمان به وجود آمده‌اند

1. Andre Gunder Frank

و اساساً با استعمارِ کشورهای فقیر بوده است که توسعه‌یافتگی کشورهای پیش‌رفته ممکن شده است. به همین دلیل نمی‌توان با تمرکز بر مسائل درونی این کشورها، توسعه‌نیافتگی را فهمید یا راه‌حلی برای آن جستجو کرد.

در سال‌های دههٔ ۷۰، نظریه‌های توسعه با محوریت «نیازهای اساسی» رواج یافتند که در واقع، نقدی به تأکید افراطی نظریه‌های مدرنیزاسیون بر «رشد اقتصادی» داشتند. آن‌ها می‌گفتند نمی‌توان بدون توجه به فقر مردم و بازتوزیع و رفع نیازهای اساسی انسان‌ها قدمی در راه توسعه برداشت. برای چنین اقداماتی، مداخلهٔ دولتی ناچار و حیاتی بود. برنامهٔ این دسته از نویسندگان نام «توسعهٔ انسانی» را به خود گرفت که تعریفی داشت به اصطلاح جافتاده «توسعهٔ اقتصادی». به موازات گسترش آرای معتقدان به توسعهٔ انسانی، مداخلهٔ دولتی آماج انتقادهای قرار گرفته بود، چون اقتصادهای رفاه نتایج اقتصادی نامناسبی به بار آورده بودند. سردهستهٔ این مخالفان نولیبرال‌ها بودند. نولیبرال‌ها می‌گفتند باید از شر دولت‌های فاسد و قدرتمند خلاص شد؛ باید کار را به تجارت آزاد سپرد. در سال‌های آغاز دههٔ ۸۰، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و دیگر نهادهای دست‌اندرکار توسعه مجموعه‌ای از سیاست‌گذاری‌های موافق با این ایده را به کشورهای در حال توسعهٔ جهان توصیه کردند: خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی، آزادسازی تجارت، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و... برخی از این پیشنهادات بود. در سال ۱۹۸۹، این سیاست‌ها در پیمانی رسمیت پیدا کرد که مشهور شد به «اجماع واشنگتن».

این موج جدید نیز مخالفان خاص خود را پیدا کرد. از مهم‌ترین گروه‌های منتقدِ اجماع واشنگتن دسته‌ای از اقتصاددانان و جامعه‌شناسان بودند که «رویکرد نهادگرا» را بنیان گذاشتند. آن‌ها می‌گفتند تجارت آزاد نمی‌تواند چارهٔ درد کشورهای در حال توسعه باشد، زیرا مسئلهٔ اصلی تفاوت ساختارها و عملکردهای نهادی بین جهان توسعه‌یافته و کشورهای در حال توسعه است. بنابراین آنچه باید بر آن تمرکز کرد، نه محاسبات ریاضی‌وار اقتصاد خرد است،

نه احکامِ جزمیِ نولیبرال‌ها. بلکه باید فرهنگ و نهادهای هرکشور را به شیوه‌ای انضمامی مطالعه کنیم و متناسب با وضع آن‌ها راه‌حل ارائه بدهیم. از نهادگرایی که بگذریم، سایر مواضع انتقادی نسبت به سیاست‌های نولیبرالیِ دو دههٔ آخر قرن بیستم، غالباً پراکنده‌اند. نقدهای پست‌مدرنیستی، اخلاق توسعه، توسعهٔ مشارکتی و رهیافت‌های پساتوسعه یا ضدتوسعه برخی از آن‌ها هستند.

در این مجموعه تلاش کرده‌ایم تا با گزینش مقالاتی کلیدی و شاخص، تاریخ مختصری ارائه دهیم از اصلی‌ترین جریان‌های انتقادی توسعه که طی نیمهٔ دوم قرن بیستم، جریان اصلی توسعه را به چالش کشیده‌اند.

اولین مقاله نوشته‌ای است از گونار میردال (۱۹۸۷-۱۸۹۸) به نام «توسعه چیست؟» میردال اقتصاددان و سیاست‌مداری سوئدی الاصل بود که در سال ۱۹۷۴ جایزهٔ نوبل اقتصاد را از آن خود کرد. او یکی از معدود اقتصاددانان اولیهٔ توسعه بود که بذره‌های انتقاد علیه آن را پاشید و آبیاری کرد. البته میردال نیز مثل دیگر اقتصاددان‌های توسعه در دوران خود، تلاش کرد تا زمینهٔ سیاست‌گذاری‌های گستردهٔ دولت در کشورهای در حال توسعه را فراهم کند. بی‌شک یکی از مهم‌ترین دیدگاه‌های او انکارِ دوگانهٔ پیش‌رفت و برابری بود. میردال معتقد بود نابرابری زمینهٔ کاهش رشد اقتصادی را فراهم می‌کند، اعتقادی که خلافِ نگاهِ جریان اصلی اقتصاد در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ بود. او از اهمیت حمایت‌های اجتماعی طبقات پایین‌دست آگاه بود و این آگاهی را به حوزهٔ توسعه نیز تعمیم بخشیده بود. اضافه کنیم که میردال را، معمولاً یکی از پدران معنوی اخلاق توسعه نیز پنداشته‌اند. یکی از کتاب‌هایی که از میردال به فارسی ترجمه شده کتابی است در حوزهٔ روش تحقیق و به مشخصات زیر:

میردال، کارل گونار (۱۳۸۲) عینیت در پژوهش‌های اجتماعی، ترجمهٔ مجید روشنگر، تهران: نشر مروارید.

مقاله دوم که پیش از این نیز نامی از آن بردیم، مقاله مشهور آندره گوندر فرانک (۲۰۰۵-۱۹۲۹) است که «توسعه توسعه نیافتگی» نام دارد. گوندر فرانک در آلمان متولد شد، اما از نوجوانی با خانواده اش به آمریکا مهاجرت کرد. آنجا تحصیلات درخشان خود در رشته اقتصاد را به پایان رساند. با سفرهای طولانی به آمریکای لاتین، به یکی از منتقدان سرسخت برنامه های توسعه اقتصادی تبدیل شد و کارنامه ای پر بار از خود به جای گذاشت که او را به یکی از چهره های اصلی مکتب وابستگی و نظریه نظام جهانی تبدیل کرده است. از گوندر فرانک مقالاتی در مجله های مختلف فارسی به چاپ رسیده است. گوندر فرانک مفاهیم بسیار تأثیرگذار «متروپل» در برابر «قمر» یا «مرکز» در برابر «پیرامون» را بسط داد.

«توسعه مفهوم توسعه» مقاله سوم این مجموعه است. نویسندۀ آن، جامعه شناس مشهور آمریکایی، ایمانوئل والرشتاین (۱۹۳۰) است که در سال ۱۳۹۲ به ایران هم سفر کرد. والرشتاین یکی از چهره های شاخص نظریه نظام جهانی است که صورت تکامل یافته ای از ایده های مکتب وابستگی به حساب می آید. کتاب چند جلدی مشهور او، نظریه نظام جهانی، تاریخی غنی از سازوکارهای ظهور اقتصاد جهانی سرمایه داری در قرون اخیر ارائه می دهد. والرشتاین معتقد است اقتصاد جهانی سرمایه داری، دارای نواحی «مرکزی»، «پیرامونی» و «نیمه پیرامونی» است و بدون توجه به این سازوکار فراملی، تحلیل اتفاقات اقتصادی ناکامل خواهد بود. از والرشتاین تا به امروز سه کتاب به فارسی ترجمه شده است که عبارتند از:

الرشتاین، امانوئل (۱۳۷۷) سیاست و فرهنگ در نظام متحول جهانی، ترجمه پیروز ایزدی، تهران: نی.

الرشتاین، امانوئل (۱۳۸۱) سرمایه داری تاریخی و دو مقاله دیگر، ترجمه یوسف نراقی، تهران: نشر قطره.

الرشتاین، امانوئل (۱۳۸۹) مقدمه ای بر تحلیل نظام های جهانی، ترجمه حسین عسکریان، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار.

انتشارات ترجمان علوم انسانی نیز ترجمه دو کتاب علوم اجتماعی نیندیشیدنی و پایان جهان آن‌گونه که آن را می‌شناسیم را منتشر کرده است. پل استریتن (۱۹۱۷) نویسنده مقاله چهارم این مجموعه به نام «توسعه انسانی، وسائل و اهداف» است. استریتن که نامی شناخته شده میان اقتصاددانان رویکرد توسعه انسانی است، در این مقاله، برخی از مهم‌ترین امتیازهای رویکرد توسعه انسانی را از نظر خود برشمرده است. از نگاه او «انسان»، هم هدف توسعه است و هم ابزار آن. البته از قرار معلوم همه نظریه‌های توسعه همین ادعا را دارند، بنابراین استریتن می‌کوشد نشان دهد جدی گرفتن این گزاره، چه استلزاماتی دارد. او می‌گوید اگر واقعاً انسان، هم هدف توسعه و هم وسیله آن است، باید در شاخص رشد به منزله قلب مطالعات توسعه بازنگری کرد. باید زندگی مردم، رنج‌ها و ضعف‌های آن‌ها را در نظر گرفت و به هیچ وجه، حکم به قربانی شدن گروهی از آن‌ها به بهانه توسعه نداد. اگر انسان، هم هدف باشد و هم وسیله، باید در منطقی «بیشترین سود، با کمترین هزینه» تجدید نظر کرد، زیرا انسان‌ها ابعاد روحی و ذهنی هم دارند و ابزار صرف نیستند. باید به محیط زیست اندیشید و خطراتی که آن را تهدید می‌کند جدی گرفت و نسل‌های آتی بشر را هم در نظر داشت. از استریتن تاکنون کتابی به فارسی ترجمه نشده است.

مقاله پنجم این مجموعه، نوشته‌ای از داگلاس نورث به نام «اقتصاد نهادگرایی جدید و توسعه» است. داگلاس نورث (۱۹۲۰) از اقتصاددانان برجسته نهادگراست که جایزه نوبل اقتصاد را در سال ۱۹۹۴ دریافت کرد. نورث با اتکا به دید نهادی، تاریخ کشورهای سرمایه‌داری را به صورت کمی بررسی کرد. اصلی‌ترین میراث او در اقتصاد نهادگرا طرح نهادهای رسمی و غیررسمی به مثابه قواعد بازی در جوامع بوده است. به عبارت دیگر، در فرآیند مطالعه توسعه، علاوه بر وجود بازیگران اقتصادی که همان سازمان‌ها و بازیگران تولیدی و اقتصادی هستند، لازم است قواعد رسمی و غیررسمی نیز مورد توجه اندیشمندان توسعه قرار گیرد. نورث نقش ویژه دولت و نهادهای حاکمیتی را تمرکز بر تبیین و شفاف‌سازی

قواعد رسمی و طرح نقشه‌ای روشن برای اثرگذاری بر قواعد غیررسمی می‌داند. نورث که پایه‌گذار کلاسیومتریکس^۱ (تاریخ اقتصادی جدید) است، سعی کرده است با تکیه بر مطالعات تاریخی خود دربارهٔ تطور سرمایه‌داری در کشورهای پیش‌رفته، قاعده‌های مشخص و روشنی برای توصیه به کشورهای در حال توسعه ارائه نماید. وی در این مقاله درصدد است تا مشارکت‌های نهادگرایی جدید را در حوزهٔ توسعه برجسته سازد. از نورث نیز تاکنون کتابی به فارسی ترجمه نشده است.

دس گاسپر (۱۹۵۳) استاد توسعهٔ جهانی در دانشگاه اراسموس است. یکی از اصلی‌ترین علاقه‌مندی‌های او در زمینهٔ اقتصاد، مطالعات تطبیقی در عرصهٔ توسعه است. علاقه‌ای که در مقالهٔ «آیا رویکرد توانمندی بسن مبنای مناسبی برای توسعهٔ انسانی است؟» نیز آشکار است. گاسپر آثار فراوانی برای ترکیب رویکرد توسعهٔ انسانی با دیدگاه‌های مربوط به اخلاق توسعه پدید آورده است. روان‌شناسی اجتماعی، انسان‌شناسی و مطالعات اخلاقی نیز از دیگر حیطه‌های تخصصی اوست. گاسپر در این مقاله، تلاش می‌کند تا نظریهٔ توانمندی آمارتیا سن را به چالش‌هایی اخلاقی بکشد.

«مشارکت در توسعه، راه‌های جدید» عنوان مقاله‌ای است از دنیس گولت (۲۰۰۶-۱۹۳۱) که معمولاً او را بنیان‌گذار رویکرد اخلاقی توسعه می‌انگارند. اخلاقی توسعه رشته‌ای است که به ارتباط بین اخلاق، ارزش‌های انسانی-اجتماعی و توسعه، برنامه‌ریزی و... می‌پردازد. گولت در پی آن بوده است که سناریوهای بدیل روایت متعارف از زندگی و جامعهٔ نیک یا عادلانه را دریابد. یکی از اساسی‌ترین دیدگاه‌های گولت این است که اساساً در بحث توسعه، اتکا به رشد اقتصادی، درآمد سرانه و سایر شاخص‌های کمی فرع موضوع هستند. توسعه از منظر گولت تا به حال به نوعی مهندسی مکانیکی جامعه معطوف بوده است تا بتواند تغییرات تکنولوژیک سریع را به وجود آورد. در مقابل، گولت مدعی

1. cliometrics

است توسعه بایستی به مثابه تغییرری اساسی در نگرش‌ها، نحوه مواجهه آدمی با طبیعت، تصور او از زندگی نیک و... فهم شود. به این ترتیب، ممکن است رشد بالا در قبال کاهش همبستگی اجتماعی اساساً نه نشانه‌ای از توسعه که روندی ضد توسعه‌ای باشد. گولت معتقد است ابزارها هم مانند اهداف ارزش‌های خاص خود را در پی دارند. بنابراین رویکرد سنتی در توسعه با تمرکز صرف بر اهداف، راه نادرستی را در پیش گرفته است. گولت مهم‌ترین این ابزارها را تکنولوژی به معنای وسیع آن می‌داند. تکنولوژی وفاداری سفت و سختی دارد به شکل خاصی از عقلانیت، مفهوم خاصی از کارایی و رویکرد ویژه‌ای درباره قدرت. از منظر گولت، دو دسته از نویسندگان به خوبی در مقابل جریان اصلی توسعه ایستاده‌اند. دسته اول طرفداران محیط زیست هستند و دسته دوم کسانی که دغدغه نابرابری را جدی گرفته‌اند و تذکر می‌دهند این نحوه توسعه، شکاف میان کشورهای فقیر و غنی را روز به روز بیشتر خواهد کرد. گولت در مقاله‌ای که اینجا ترجمه شده است، راه‌های پیشنهادی خودش را برای سازوکاری مشارکتی در توسعه شرح می‌دهد.

«به سوی اخلاق توسعه» مقاله‌ای است از دیوید آلن کراکر (۱۹۳۷) که نگرشی جامع به استلزامات رویکرد اخلاق توسعه می‌اندازد. آلن کراکر بر خلاف غالب اندیشمندان توسعه که پس‌زمینه تحصیلاتشان در اقتصاد و علوم اجتماعی است، کل تحصیلات خود را در رشته‌های فلسفه، الهیات و فلسفه دین گذرانده است. پس از این دوران، کراکر تلاش پرمتری برای ترکیب رویکردهای توسعه با مسائل اخلاقی انجام داده است. او انجمن فلسفه اخلاق توسعه (IDEA) را تأسیس کرد و با همکاری اقتصاددانانی برجسته، برنامه‌های پژوهشی گسترده‌ای درباره موضوعاتی مانند دموکراسی، فلسفه اخلاق، جامعه نیک، تغییر مطلوب و... را به انجام رساند. کراکر در مقاله‌ای که اینجا ترجمه شده است، ادعا می‌کند باید توسعه را همچون «گفت‌وگویی اخلاقی» فهمید، گفت‌وگویی بین‌رشته‌ای و میان‌فرهنگی.

پایان بخش این مجموعه مقاله‌ای است از انسان‌شناس رادیکال کلمبیایی-آمریکایی، آرتورو اسکوبار (۱۹۵۲). اسکوبار در انسان‌شناسی، رویکردهای پسااستخارگرایی و پسااستعماری را در پیش گرفته است و همین نگاه نقادانه را به حیطة مطالعات توسعه نیز بسط داده است. او در مقاله «تصور عصری پساتوسعه»، نقدی کوبنده علیه گفتمان‌های توسعه‌ای ارائه می‌کند و خطوط کلی دیدگاهی بدیل را ترسیم می‌کند که به تعبیر او می‌تواند رویکرد غالب در «عصری پساتوسعه» باشد. اسکوبار نقد خود از توسعه را اول بار در کتابی به اسم مواجهه با توسعه: ساختن و نساختن دنیا مطرح کرد. او معتقد بود نظریه‌های توسعه، جانشین نظریه‌هایی هستند که در دوره‌های پیشین، استعمار کشورهای فقیر را توجیه می‌کردند. بنابراین همان‌طور که جنبش‌های اجتماعی برخاسته از نیروهای بومی، عامل مهمی در برجیده‌شدن سفره استعمار بودند، باید به نیروی این جنبش‌ها در مبارزه با گفتمان توسعه نیز امیدوار بود.

این مقالات، پیش‌تر برای مدتی موقت، در سایت ترجمان منتشر شده بودند. برای انتشار آن‌ها در قالب کتاب، یک به یک مورد بازبینی کامل و ویراستاری و تطبیق دوباره قرار گرفته‌اند. سعی کرده‌ایم تا رویه واحدی در اصطلاح‌گزینی‌ها و مشخصات صوری مقالات در پیش بگیریم؛ با وجود این، به دلیل آنکه قواعد نوشتاری هریک از مقالات مختص خودش است، بخشی از این تفاوت سبک باقی مانده است. در پایان باید از دوستان عزیزم، سیدسعید موسوی‌ثمن و علی سلیمیان ریزی یاد کنم که تلاش‌های عمده‌ای برای گزینش و ترجمه این مقالات کرده‌اند. بدون کمک آن‌ها این مجموعه آماده چاپ نمی‌شد.

محمد ملاعباسی

آذرماه ۱۳۹۴

پي نوشتها



1. Geselbracht, R. H. (Ed.). (2015). *Foreign Aid and the Legacy of Harry S. Truman* (Vol. 10). Truman State University Press. p, 53.
2. <http://anthropology.ir/node/674>

مقاله اول

توسعه چیست؟*

گونار میردال

ترجمه علی سلیمیان ریزی

*منبع:

Myrdal, Gunnar. "What is development?." *Journal of Economic Issues*(1974): 729-736.

از جنگ جهانی دوم تاکنون، در بخش‌های مقدماتی کتاب‌هایی که دربارهٔ معضلات توسعه در کشورهای توسعه‌نیافته نوشته‌اند، دربارهٔ معنای «توسعه‌نیافته» یا «درحال توسعه» یا تعبیری از این دست، بسیار سخن گفته‌اند. اساسی‌تر از آن، دربارهٔ معنای «توسعه» چنین کشورهایی بحث کرده‌اند. بیشتر هم نتیجه گرفته‌اند که نمی‌توان تعریفی کاملاً رضایت‌بخش از این مفاهیم ارائه کرد و [درنهایت]، شاید بتوان برای موضوعاتی که اغلب، سردرگم‌کننده و مبهم باقی مانده است، یک یا چند شاخص تعریف کرد. اما من هرگز با این توضیحات قانع نشده‌ام. اولین شرط تحلیل‌گر علمی بودن آن است که فرد، مفاهیمی را که به کار می‌گیرد، به روشنی تعریف کند.

تعریف توسعه

منظور من از توسعه، «حرکت رو به بالای کل نظام اجتماعی»^۱ است و معتقدم منطقی، این تنها تعریف پذیرفتنی است. این تعبیر از نظام اجتماعی، در کنار عوامل به اصطلاح اقتصادی، همهٔ عوامل غیراقتصادی را هم لحاظ می‌کند؛ عواملی مانند همه‌نوع مصارف گروه‌های مختلف مردم، مصرف کل، سطوح و تسهیلات بهداشتی و آموزشی، توزیع قدرت در جامعه و تدابیر عمومی ترقی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و به بیان گسترده‌تر، «نهادهای و نگرش‌ها». را. باید مجموعه‌ای از عوامل بیرونی را هم اضافه کنیم؛ یعنی عواملی که سیاست‌گذاری‌های القایی، آن‌ها را برای تغییر یک یا چند عامل درونی به کار می‌گیرند.

این نظام اجتماعی ممکن است ساکن بماند یا رو به بالا یا پایین حرکت کند. (شاید هم «حول محور خودش بچرخد»؛ موضوع پیچیده‌ای که در این نوشتهٔ مختصر و سراسر است به آن نمی‌پردازم.) پویایی نظام را این واقعیت معلوم می‌کند که میان همهٔ وضعیت‌های درونی، «علیت دؤری»^۲ برقرار است.

1. Movement upward of the entire social system
2. Circular causation

این نوع علیت، نشان‌دهنده این است که با تغییر یکی از وضعیت‌ها، دیگر وضعیت‌ها نیز در واکنش به آن، تغییر می‌کند. این تغییرات ثانویه نیز در نوبت بعدی، تغییراتی جدید پیرامون خود ایجاد می‌کند و به همین ترتیب، ادامه می‌یابد. لذا وضعیت‌ها و تغییرات آن‌ها «به هم وابسته»^۱ است.

به همین دلیل وقتی حرکت نظام را در نظر می‌گیریم، باید همه آن وضعیت‌ها و تغییرها را به حساب بیاوریم. هنگام تحلیل آنچه برای دسته‌ای از وضعیت‌ها روی داده است نیز باید همین کار را بکنیم؛ مثلاً هنگام تحلیل عوامل اقتصادی یا شاخصی اقتصادی مانند تولید یا GNP. تنها، رویکردی کل‌نگرانه^۲ که آن را «نه‌ادی» می‌نامم، منطقی‌پذیرفتنی است. تغییراتی که در این الگو، با عنوان بیرونی تعریف می‌شود، یعنی سیاست‌گذاری‌ها، در نگاهی جامع‌تر، به وضعیت‌های درونی و تغییرات آن‌ها نیز وابسته است؛ زیرا وضعیت‌های درونی، به این سیاست‌گذاری‌ها واکنش نشان می‌دهد و از جنبه‌های مختلفی، افق و جهت این اقدامات را محدود می‌کند. در الگوی علیت دوری، تغییرات دوری و بیرونی از هم جدا شده است تا فضایی آزاد برای «برنامه‌ریزی توسعه»^۳ باقی بماند و کندوکاوها و تصمیم‌گیری‌های سیاست‌گذاران، به دیگر وضعیت‌ها و تغییرهای آن‌ها، یک‌سره محدود و مقید نشود.

علیت دوری سه ویژگی دارد:

- اول، مهم‌ترین ویژگی‌اش آن است که غالباً، اگرچه نه همیشه، در هر وضعیتی، تغییر رو به بالا به تغییرات ثانویه در دیگر وضعیت‌ها و در همان جهت منجر می‌شود. به همین دلیل، علیت دوری باعث می‌شود تغییرات، تأثیراتی متزاید^۴ برهم بگذارند.

-
1. Interdependent
 2. Holistic
 3. Development planning
 4. Cumulative effects

-دوم، رو به بالا بودن یا رو به پایین بودن هر تغییر وضعیت را باید از این منظر تعیین کرد: آیا این تغییر، به توسعه کمک می‌کند یا نه؟ براساس دانش عمومی مان، معمولاً استنباط‌هایی از فرایند علیت دوری به دست می‌آوریم و می‌توانیم جواب این سؤال را بدون تأمل چندانی بدهیم. این نمونه ساده راهگشاست: بهبود تغذیه، موجب افزایش بهره‌وری نیروی کار خواهد شد. به همین ترتیب، بهره‌وری بیشتر، طبیعتاً، فرصت بهبود تغذیه را فراهم می‌کند. - سوم، معمولاً در نظام اجتماعی، ضریب رابطه متقابل وضعیت‌ها «نامعلوم» است. به علاوه، ایستایی و وقفه، یا در نمونه‌های خیلی حاد، واکنش ناپذیری^۱ کامل وضعیت در برابر تغییر دیگر وضعیت‌ها، معمولاً یا نامشخص است یا شناخت ما از این ضرایب «کاملاً نادقیق» است. در کشورهای توسعه نیافته، این ویژگی کاملاً مشهود است. حتی در کشورهای توسعه یافته هم این موضوع تا حد زیادی مصداق دارد؛ هرچند در این کشورها، درباره همه وضعیت‌های اجتماعی، تحلیل‌های بسیار پیش‌رفته و خدمات آماری مطلوب‌تری وجود دارد. بنابراین، تحلیل ما درباره توسعه، به ناچار، تعمیم‌هایی کلی و فرضیه‌هایی انتزاعی را دربرمی‌گیرد که بر مشاهده‌ها و بینش‌ها و قضاوت‌های از روی حدس و گمان بنا شده است.

البته باید تلاش کنیم به مطالعات تجربی، طوری جهت بدهیم که ضریب این رابطه‌های متقابل را به دست بیاوریم و در سریع‌ترین زمان ممکن، این ورطه عمیق نادانی را با دانش پُر کنیم. هیچ دلیل عقلانی‌ای ندارد که نادانی مفرط خود در این باره را نادیده بگیریم و به دانشی تظاهر کنیم که در برابر بررسی‌های موشکافانه تاب نمی‌آورد.

در منابع و مآخذ اقتصادی مربوط به کشورهای توسعه نیافته، حجم عظیمی از ارقام را آورده‌اند که بسیاری از آن‌ها حتی ارزش کاغذی را که بر روی آن چاپ می‌شود، ندارد. این ارقام را بادر نظر گرفتن مفاهیمی گرد آورده‌اند که با

1. Nonresponsiveness

واقعیت بومی مطابقت ندارد؛ مفاهیمی مانند «بیکاری»^۱ و «اشتغال ناقص» (Myrdal, 1973: ch5) به علاوه، این آمار و ارقام عموماً از تحلیل‌هایی برآمده است که بیشتر آن‌ها، به نحوی غیرمنطقی به «عوامل اقتصادی» محدود شده است.

تولید و توسعه

براساس این انتقاداتِ تئوریک، باید درباره‌ی کاربردهای رایج تولید ناخالص ملی یا یکی از مشتقات آن به مثابه‌ی نماد توسعه، در میان اقتصاددانان و مطبوعات و سیاست‌مداران، تردید کرد. اغلب، تصور می‌کنند که در کشورهای توسعه‌یافته، مفهوم تولید، معیوب و متزلزل است؛ اما این مفهوم درباره‌ی کشورهای توسعه‌نیافته، کاملاً پوچ است. هرکس به خودش زحمت بدهد و نحوه‌ی استخراج ارقام GNP را در کشورهای توسعه‌نیافته بررسی کند، می‌فهمد استفاده از آن‌ها، در جاهایی که عموماً به‌کار می‌رود، ایرادهای فراوانی دارد (Myrdal, 1973: ch5, 10).

ضمن در نظر گرفتن نقدهای تئوریک مقاله، بد نیست به یاد بیاوریم که اقتصاددانان کلاسیک از همان ابتدا، چگونه بین تولید (به اضافه‌ی مبادله در بازار) و توزیع تمایز قائل شدند. پس از آنکه جان استوارت میل این تمایز را به روشنی ترسیم کرد، بارها و بارها از آن استفاده کردند تا همه‌ی تمرکز را روی تولید بگذارند؛ در حالی که توزیع را معمولاً به راحتی و با کتمان همگانی، از تحلیل‌ها کنار می‌گذاشتند. این همان منشأ تاریخی GNP است که هنوز با ماست. اغلب، این طور فکری می‌کنند که هم می‌توان فهمید چه چیز تولید می‌شود، هم می‌توان تعیین کرد که محصول چگونه توزیع شود. این شیوه از اندیشیدن، از نظر منطقی، ناموجه است. تولید و توزیع را باید همان‌گونه بررسی کرد که در هر نظام کلان معین، تعیین شده است؛ چرا که تولید و توزیع هم‌بستگی علی دارند.

1. Unemployment
2. Underemploye